

# ابرفردگرایی و آثار آن در ضدیت با ارزش‌های خانواده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۲۵

تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۹/۱۲

فریبا عباسوند لهری

استادیار پژوهشکده زن و خانواده  
alasvand.f@gmail.com

## چکیده

امروزه خانواده و ارزش‌های پایه آن با چالش‌های متنوعی روبه‌روست که بسیاری از آنها به مسائل اصلی‌تری رجوع می‌کنند که خود بخشی از ساختارهای گسترده تمدنی هستند. شباهت ارزش‌های خانواده در همه جهان طبیعی بودن آنها را نشان می‌دهد و وجود چالش‌های مشابه در مقیاس جهانی، تمدنی بودن آنها را اثبات می‌کند. موضوع اصلی این مقاله تبیین ابرفردگرایی به عنوان شاخص پایه برای تحولات ضدخانواده و بیان آثار آن در ضدیت با ارزش‌های آن است که عبارت‌اند از: خودتمرکزگی؛ وارونگی ارزش؛ بدنمندی رابطه زناشویی، مادیت و رفاه‌زدگی، بی‌اعتنایی به دین؛ جایگزینی روان الهی با من جنسی. این مقاله بر اساس روش کتابخانه‌ای تألیف و در رسته پژوهش‌های نظری دسته‌بندی می‌شود.

## واژگان کلیدی:

ابرفردگرایی، خانواده، تحولات، ارزش، بدنمندی، الهیات.

## مقدمه

خانواده به مثابه نهاد طبیعت بنیاد که به وسیله ادیان الهی و قوانین بشری متأثر از دین و طبیعت تقویت شده است، دارای ارزش‌های مشترک و ثابتی در طول تاریخ بوده است. هسته سخت این ارزش‌ها ناهم‌جنس‌خواهی، رابطه جنسی منحصراً، دوام، مراقبت، دل‌سوزی و همیاری اعضا بوده که در مقیاس جهانی هنوز هم خانواده‌های بسیاری در جهان به آن پایبند هستند. با وجود این پیشینه قدرتمند طبیعی و تاریخی، خانواده و ارزش‌های آن دچار تحول شده و این تحول از دهه هشتاد میلادی به این سو با سرعت و تکرار بیشتری رخ داده است. به دنبال تغییرات تمدنی و فناورانه، تغییرات نسلی وابسته به این

اکوسیستم فرهنگی در سراسر جهان پدید آمده است. برای نشان دادن تحولات فرهنگی و تربیتی نسلی به‌ویژه در کشورهای غربی، نسل‌ها را به ساکت، بومر، x، هزاره و z یا زومر نام‌گذاری کرده‌اند (ر.ک: تارنمای مرکز سیتیک نسلی<sup>۱</sup>). مهم‌ترین مسئله این است که متغیر و معیار اصلی تغییرات نسلی، ارزش‌ها و تغییرات رفتاری است. میزان تسلیم والدین در برابر ارزش‌های جدید اجتماعی نقش برجسته‌ای در تغییرات نسلی داشته است که خود نشان‌دهنده تحول خانواده در ارزش‌های متبوع است. اگرچه تعیین مهم‌ترین ارزش اثرگذار ضد خانواده در جهان مدرن چندان آسان نیست، شناسایی کلیدواژه‌ای که بتواند این حجم از تحولات را تبیین کند، جایگاه مؤثری در تحلیل دارد و مسئله این مقاله اشاره به این کلیدواژه به مثابه محور اصلی و شناسایی مفاهیم یا گزاره‌های گرداگرد آن است. مطالعات نشان می‌دهد محققان زیادی در این باره اندیشیده‌اند و می‌توان ادعا کرد در مرکز این تحولات، یک پرونده باز از تغییرات مفهومی بر پایه فردگرایی وجود دارد. شاید تعبیر ابرفردگرایی<sup>۲</sup> که برخی نویسندگان به کار برده‌اند، گویاتر باشد؛ زیرا دسته‌ای از مفاهیم دیگر در ذیل آن قرار می‌گیرند. در بخشی از مطالعات پیش‌گفته، ابرفردگرایی را بخشی از آنومی می‌دانند و سوزت کوت<sup>۳</sup> آنومی را این‌گونه تعریف می‌کند: «تجزیه توانایی جامعه برای تنظیم انگیزه‌های طبیعی افراد در مواجهه با تغییرات سریع اجتماعی». از نظر او نسل جدید سه تجربه متفاوت را از سر گذرانده است که عبارت‌اند از: ابرفردگرایی؛ مصرف‌گرایی افراطی و اجتماعی؛ انزوگرایی. این هر سه جهان‌بینی آنها را شکل داده و به جدایی آنها از جامعه سنتی منجر شده است که این وضع، «آنومی» نام دارد. در عین حال این افراد در ارضای نیازهای شخصی خود آزادند و توجهی به پیامدهای رفتار خود بر دیگران ندارند (هانگ<sup>۴</sup> و همکاران، ۲۰۱۰م، ص ۴۲)؛ در نتیجه این مدل از سلوک با انزوای ناشی از هراس از جامعه تفاوت کرده و به بی‌اعتنایی به قضاوت دیگران و بی‌اهمیت دانستن تأثیر رفتار متقابل نزدیک‌تر است.

شیوع این مدل از رفتار به گونه‌ای است که اگرچه هر جا سنت‌های خانوادگی و دینی

1. <https://genhq.com/the-generations-hub/generational-faqs>
2. Hyper Individualism.
3. Suzette Cote.
4. Huang.

قوی‌تر باشند، تحولات نسلی کنترل‌شده‌تر هستند، امروزه خانواده مسلمان در کشورهای اسلامی و خانواده مسیحی و یهودی در کشورهای دیگر نیز درگیر هستند و ابرفردگرایی را در نسل خود مشاهده می‌کنند. بر اساس این بررسی‌ها، نسل جدید در تضاد استقلال و وابستگی، با اینکه بسیار فردگراست، هنوز ۴۰ درصد از آنها در خانه و میان خانواده زندگی کرده‌اند و اغلب (۷۳ درصد در سال ۲۰۱۰ میلادی) از والدین خود کمک مالی گرفته‌اند. دلیل این رخداد هم این است که این نسل عادت کرده مرکز دنیای خود و خانواده باشد. آنها که در دوره‌ای محافظت‌شده و کودک‌محور بزرگ شده‌اند، خود را «خاص» و به عنوان یک گروه برای خانواده و ملت حیاتی می‌دانند (همان).

در تمام تاریخ حتی دهه‌های پایانی قرن بیستم و دو دهه اخیر، نسل‌ها مشترکات زیادی داشته‌اند و در عین حال تغییراتی نشان داده‌اند که تحولات فرهنگی مهم‌ترین نمود آن هستند. جین توئینگ<sup>۱</sup> با استفاده از نتایج بررسی روی یازده میلیون جوان آمریکایی که در سی جلد کتاب گردآوری شده، گزارش می‌دهد انسان‌ها متأثر از زمانی هستند که در آن متولد می‌شوند؛ نه خانواده‌ای که در آن رشد می‌کنند (ر.ک: توئینگ، ۲۰۱۴م، مقدمه). این سخن تا حدی افراطی به نظر می‌رسد و نقش خانواده، طبیعت و ژنتیک و البته دین را بیش از حد تضعیف کرده است؛ اما نشان می‌دهد به دلیل اهمیت تأثیرات اجتماعی، مطالعات فرهنگی برای شناخت بستر تحولات افراد و خانواده، اهمیت ویژه دارد و زمینه اثرگذاری جریان خانواده‌گرا بیشتر معلوم می‌شود. تحت تأثیر ابرفردگرایی، اکوسیستم فرهنگی مختص به آن، از چهار دهه پیش تاکنون با انسجام بیشتری شکل گرفته که همه آنها از عوامل سرکوبگر خانواده و ارزش‌های آن به شمار می‌آیند که ما در این مقاله به آنها خواهیم پرداخت.

موضوع اصلی این مقاله تبیین ابرفردگرایی به عنوان شاخص پایه برای تحولات ضد خانواده و بیان آثار آن در ضدیت با ارزش‌های آن است که عبارت‌اند از: خودتمرکزی؛ وارونگی ارزش؛ بدنمندی رابطه زناشویی؛ مادیت و رفاه‌زدگی؛ بی‌اعتنایی به دین؛ جایگزینی روان الهی با من جنسی. آنچه در این مقاله مهم است، نشان دادن فهمی جهانی از این مسئله برای خانواده‌پژوهان و خانواده‌گرایان است. چنین تحلیلی به ما کمک

1. Jann Twinge.

می‌کند خانواده مقاوم را به مثابه امری جهانی شناسایی کنیم و بدانیم مردم و نخبگان بسیاری در سراسر جهان برای حفاظت از ارزش‌های آن می‌کوشند. شباهت تحولات نسلی در جهان با عواملی مرتبط است که به‌طور مشترک در همه جا تجربه می‌شود. تبیین این مفهوم و ارزش‌های وابسته به آن می‌تواند تضعیف خانواده در دوره سلطه ارزش‌های مدرن را تبیین کند و راه‌های مقابله با آن در مسیر مقاومت‌سازی خانواده را نشان دهد. این مقاله با روش مطالعه کتابخانه‌ای و با هدف بیان تحلیل مستند از این تحولات در متون خانواده-گرایان غربی به تحلیل پرداخته است.

### گزاره‌های پایه

اگرچه خانواده در ساختار، ارکان و اهدافش دچار تحولات بسیاری شده، زمانی که از خانواده سخن می‌گوییم، با نگرش کاملاً ایدئولوژیک درباره بافتی کاملاً ثابت با ارزش-های دائمی گفت‌وگو می‌کنیم؛ درحالی‌که فردگرایان از خانواده به مثابه امری سیال که تابعی از محیط فرهنگی است، یاد می‌کنند؛ نه واقعیتی که هسته سخت ایستا دارد و برای حفاظت از خود با همه عوامل متغیر مبارزه می‌کند. این خانواده دو پشتوانه قوی دارد: یکی فطرت و طبیعت و دیگری دین.

یکی از دلایل مهمی که می‌توان برای ریشه‌های فطری و طبیعی خانواده اقامه کرد و با زبان جهانی قابل درک باشد، وجود آن در سراسر جهان با وجود همه عناصر سرکوبگر است. این خانواده نه تنها وجود دارد؛ بلکه طرفداران آن برای حفظ آن با پدیده‌ها و پدیدارهای ضدخانواده به‌طور مداوم می‌جنگند. هیچ امر ذاتاً تاریخی نمی‌تواند تا این حد مقاومت و اشکال سنتی‌اش را حفظ کند. ساختارهای سلسله‌مراتبی تنها زاینده فرهنگ نیستند و در بسیاری از گونه‌های طبیعی وجود دارند؛ چنان‌که انسان در طبیعی‌ترین شکل زندگی خود - دست‌کم در خانواده - دارای این ساختار بوده است (بامستیر، ۱۳۹۵، ص ۱۳۹). ونکر<sup>۱</sup> از خانواده‌گرایان آمریکایی معتقد است طرفداران خانواده در آمریکا که جناح راست و محافظه‌کار نامیده می‌شوند - کسانی که به دین و کلیسا اهمیت بیشتری می‌دهند و ویژگی‌های سیاسی و اقتصادی معینی دارند - در آمریکا یک حالت متعارف هستند؛ زیرا اکثر زنان و اکثر مردم به‌طور فطری سنتی هستند و به جای طرد فطرت بشری،

1. Venker.

آن را همان طوری که هست، قبول دارند. از نظر او، زنان سنتی به یک نظام اخلاقی جامع که حق خود می‌دانند، اعتقاد و به تفاوت‌های مردان و زنان اذعان دارند. این افراد که به استانداردهای اخلاقی احترام می‌گذارند، رضایت بیشتری در زندگی تجربه می‌کنند (اشلفلی و ونکر، ۱۳۹۳، ص ۲۷۵). مفاهیمی مانند فطرت یا طبیعت جزو مفاهیم پایه‌ای این نگرش به شمار می‌روند.

اگر عوامل بیرونی نباشند یا به وسیله قدرت و رسانه اغراق نشوند، هر کودکی که متولد می‌شود، به‌طور دقیق همان مسیری را طی می‌کند که نیاکان او پیموده‌اند. هر کودک در سن مقتضی بالغ می‌شود، اول به همدم و سپس به فرزند تمایل می‌یابد، از زن یا فرزند حمایت می‌کند و به اعضای خانواده عشق می‌ورزد. در واقع همه در یک روند طبیعی به دنبال وابستگی متعین و تعهدآمیز هستند و خانواده را برای بقا تشکیل می‌دهند. هر قدر جریان‌های علمی جدید تلاش کنند تفاوت‌های مردان و زنان را انکار کنند، شواهد فراوانی نشان می‌دهند هورمون‌ها از زمان لقاح تا بلوغ بر بدن، مغز و خلق و خوی مرد و زن، آثار قطعی دارند. در مقابل این شواهد قطعی تنها گروهی از متخصصان جنسی (سکسولوژیست‌ها) وجود دارند که همواره اعلام می‌دارند ما درباره جنس طبیعی، چیز زیادی نمی‌دانیم؛ سخنانی که در زمانه خود به آزادی‌خواهی جنسی منجر شده‌اند (ر.ک: گیلدر،<sup>۱</sup> ۱۹۹۲م، فصل ۱).

وجود دستگاه‌های عریض و طویل سیاسی و فرهنگی برای تقابل با تمام امور فوق نشان می‌دهد عناصر خانواده طلب نیرومندتر هستند و این خود دلیل دیگری بر طبیعی بودن این ساختار است. مثال خوبی که در این باره می‌توان بیان کرد، تحلیل و گزارش بامستیر<sup>۲</sup> از زنان فارغ‌التحصیل است. انتقال به زن‌بودگی فرایند زیستی رشد و تغییرات جسمانی شمرده می‌شود و این انتقال خودبه‌خود و اجتناب‌ناپذیر (بامستیر، ۱۳۹۵، ص ۲۷۲) و دارای لوازم زیستی است. این امور طبیعی در انتخاب‌های زنان و در نتیجه در آمار برابری و نابرابری اجتماعی تأثیر می‌گذارد؛ برای نمونه بسیاری از زنان فارغ‌التحصیل کالج کورنل (از بهترین کالج‌های آمریکا) گفته‌اند می‌خواهند با یک بچه در خانه بمانند یا حداکثر کاری پاره‌وقت داشته باشند. در گزارش مجله

1. Gilder.

2. Baumeister.

تایم در سال ۲۰۰۴ میلادی آمده بود ۲۲ درصد از زنان فارغ‌التحصیل و دارنده مدارک حرفه‌ای در حال حاضر با فرزندانشان در خانه می‌مانند. از هر سه نفر زنی که مدرک MBA دارند، در مقایسه با یک نفر از هر بیست مردی که دارای همین مدرک هستند، به کار کمتری از کار تمام‌وقت مشغول‌اند. در سال ۲۰۰۱ میلادی، نظرسنجی از فارغ‌التحصیلان همین رشته از هاروارد نشان داد یک‌سوم زنان فارغ‌التحصیل اصلاً شغلی نداشتند و یک‌سوم به کار پاره‌وقت مشغول بودند. فارغ‌التحصیلان این مدارس و دانشکده‌ها کسانی‌اند که صاحبان مشاغل به دنبال آنها هستند؛ بنابراین محتمل‌تر آن است که زنان نخواسته باشند زندگی‌شان بر محور شغلی با قدرت و پرزحمت باشد (همان، ص ۲۹۴). اگرچه تا سال ۲۰۱۱ میلادی، نیمی از زنان خانه‌دار معتقدند نداشتن هیچ کاری خارج از خانه هم خوب نیست، بر اساس آماری که مرکز تحقیقات خانواده منتشر کرده، فقط ۲۱ درصد از مادران شاغل معتقد بودند کار تمام‌وقت خوب است. افزون بر این در مقابل دیدگاه‌هایی که به وسیله رسانه شهرت یافته و نقش‌های جنسی را موهوم معرفی می‌کنند، تحقیقات نیرومندی وجود دارد که اثبات می‌کنند هیچ شاهدهی مبنی بر رواج مادرسالاری از دوره کهن تاکنون وجود نداشته است (ر.ک: گلدبرگ،<sup>۱</sup> ۱۹۷۳م) که خود نشان‌دهنده عناصر طبیعی مهمی در تأیید نقش پدری البته مبتنی بر قرائت صحیح دینی است.

ازدواج در این نگرش قابل اعتمادترین نقطه اتکاست و ظرفیت فرهنگی آن برای همه فرهنگ‌ها کاملاً شناخته شده است. از نظر طرفداران خانواده، ازدواج به منزله چسبی است که آداب و رسوم را حفظ کرده و مناسکی است که هر جزء آن بخشی از هسته سخت خانواده را تشکیل می‌دهد. سنت‌زدایی از ازدواج بخشی از پروژه بزرگ تغییر است. برخی از این سنت‌ها ریشه‌های فطری دارند و برای همین در میان ملل گوناگون، مشترک‌اند؛ برای نمونه ازدواج به‌طور طبیعی آغاز زندگی‌های متعدد است و به همین دلیل با شادی همراه است و همه آیین‌ها جشن ازدواج دارند؛ اما برای جدایی، امر تاریخی شادی بخشی وجود نداشته است.

خانواده به‌طور فطری و طبیعی با استقرار و قرار و آرامش همراه است. قرآن کریم از این واقعیت با محوریت زن سخن گفته است. در آیه ۲۱ سوره روم، آفرینش زن را مایه قرار برای مردی دانسته که طبیعت او انتشار در زمین و انواع فعالیت‌هاست. این مسئله در تحقیقات جین توینگ کاملاً نمودار است. او می‌نویسد زمانی که از دانشجویانم درباره برنامه آینده‌شان و

1. Goldberg.

مسئله ازدواج پرسیدم، اکثریت آنها به‌ویژه دختران گفتند: «We Want to Settle Down!». تعبیر «Settle Down» که کنایه‌ای برای ازدواج کردن در این متون است (ر.ک: توئینگ، ۲۰۱۴م، فصل ۴)، گویای واقعیت‌های مثبت و پنهان ازدواج است؛ نهادی که به این نسل القا شده از آن کناره‌گیری کنند و البته از منافع آن نیز بی‌بهره مانده‌اند و زمانی که فرصت رو به پایان است، ارزش آن را درک می‌کنند. «استقرار در یک جا» که در مضمون ازدواج نهفته است، به معنای پایان اتلاف وقت، تفریحات غیرمتعهدانه و البته امکان کمتر برای جابه‌جایی است که آرامش از جمله دستاوردهای آن است.

جابه‌جایی‌های ممتد برای یافتن شغل مناسب در فرهنگ غربی جا افتاده است. طبق گزارش‌ها بیش از ۱ نفر از هر ۴ نفر ۲۵ تا ۲۹ ساله در سال ۲۰۱۲ میلادی از جایی به جای دیگر نقل مکان کرده‌اند (ر.ک: تارنمای مرکز تحقیقات پیو<sup>۱</sup> و مرکز آمار اشتغال<sup>۲</sup>). بررسی آمار تعداد مشاغلی که برای پیشرفت به جابجایی‌های پیاپی نیاز دارند، تکان‌دهنده است؛ برای نمونه توئینگ می‌نویسد یکی از دانشجویانش تا زمان ارائه پایان‌نامه خود، در شش ایالت زندگی کرده و فرد دیگری در هر چهار منطقه زمانی آمریکای شمالی زندگی کرده است و شمار اندکی در فاصله پانصد مایلی جایی که بزرگ شده‌اند، زندگی می‌کنند. چنین سبکی از زندگی با ماهیت تجردی و شریکان جنسی بی‌ثبات سازگار است که پس از مدتی افراد از آن خسته می‌شوند. توئینگ می‌نویسد دختران دانشجو با نگرانی از پایان یافتن زمان باروری سالم، به فریز کردن تخمک روی آورده‌اند؛ زیرا دوستانشان در وقت مقتضی، درخواست ازدواج از آنها نداشته‌اند (ر.ک: توئینگ، ۲۰۱۴م، فصل ۴)؛ بنابراین دختران در هزاره سوم، همان تمایل نیاکان خود را مبنی بر مادر شدن دارند و این امور تغییرناپذیرند.

آدمیان از انزوا گریزان‌اند و نمی‌توان فطری بودن همدم‌خواهی را انکار کرد. آنچه تحولات فرهنگی جدید به دنبال آن بوده‌اند، مخالفت با همسری قانونی و پایدار برای این حس فطری است. انزوا و تنهایی به آسانی به اضطراب و افسردگی منجر می‌شود. شواهد علمی بسیاری وجود دارند که ارتباط مستقیم تنهایی را با پیامدهای منفی سلامت روان

1. <https://www.pewresearch.org/fact-tank/2016/10/26/what-do-young-adults-in-the-u-s-think-about-their-futures>.

2. <https://www.bls.gov/news.release/pdf/gmob.pdf>

اثبات می‌کنند (ر.ک: تیتجن<sup>۱</sup> و تیرکونن<sup>۲</sup>، ۲۰۲۳م). افراد مجرد و مطلقه به طور چشمگیری بیشتر در معرض افسردگی یا مشکلات دیگر سلامت روان هستند. اگرچه افراد در یک ازدواج با روابط ضعیف، درصدی از تنهایی را تجربه می‌کنند (ر.ک: گیرولد<sup>۳</sup> و همکاران، ۲۰۰۹م)، آنها نیز به دلیل داشتن کسانی که در این رابطه به دست آورده‌اند، مانند فرزندان از افراد تنها خوشحال‌تر هستند. در نتیجه خانواده و خویشاوندان یک سیستم پشتیبانی قوی هستند که دوستی‌های پایدار، اشتغال به کار، ورزش و امور دیگر نیز با وجود نقش مثبتی که دارند، جایگزین سیستم خانوادگی و خویشاوندی نمی‌شوند.

افزون بر طبیعت و فطرت، دین عامل بعدی اثرگذار است. در تمام ادیان الهی، خانواده و همه ویژگی‌های انحصارطلب آن با گزاره‌های متعدد پشتیبانی شده‌اند. خانواده شریعت-محور است و همواره دستورهای متعددی داشته که در همه ادیان مشترک بوده‌اند. به همین دلیل تحولات حقوقی و سکولاریزه کردن قانون در کشورهای مسیحی و مسلمان در آخرین مرحله به تغییر در قوانین خانواده رسیدند (اندرسون، ۱۳۷۶، ص ۷۲). فقهی بودن خانواده و وجود احکام متکثر و خرد در رویکرد اسلامی نشان می‌دهد ادیان تمایلی به تغییر در سنت‌های دینی و معتبر خانواده ندارند. وجود این احکام حفظ ارزش‌های آن را آسان می‌کند. در طول تاریخ، دین خانواده و خانواده دین را تقویت کرده و راز این تعامل در قالب ارزش‌ها، احکام و ذات تربیت‌گر خانواده نهفته است.

خانواده در پیوندهای آغازین میان طبیعت و دین، متقوم به نقش‌هاست. در گزاره‌های اسلامی در قالب حقوق، تکالیف و اخلاق بر نقش مادری و پدری و نقش‌های متفاوت همسری تأکید شده است. مبنای این نقش‌ها نیز طبیعت است و دین در همراهی با طبیعت بر آنها صحنه گذاشته است. مراعات نقش‌های جنسیتی حتی در سنتی‌ترین خانواده‌ها رمز اصلی پایداری بوده و هستند و از نظر برخی نویسندگان، سردرگمی در نقش‌ها میراثی از خودشیفتگی فمینیستی است که توانسته پایداری خانواده‌ها را مخدوش کند (والرستین<sup>۴</sup> و

1. Tietjen.
2. Tirkkonen.
3. Gierveld.
4. Wallerstein.

بلاکسل،<sup>۱</sup> ۱۹۹۶م، ص ۲۵۴). این سردرگمی زائیده آشفتگی فمینیست‌ها در ترجیح متناوب و سینوسی ویژگی‌های مردانه و زنانه از دهه ۱۹۶۰ میلادی به این سوست که هنوز هر طرف از ترجیحات آنها میان خودشان با مناقشات همراه بوده و گاهی مردان را به نقش زنان تشویق کرده و گاه زنان را به سوی نقش مردانه سوق داده است. این در حالی است که با اشتراک یک نقش جنسیتی میان مرد و زن، صفات فطری یکدیگر را انکار خواهند کرد؛ بنابراین در اوضاع معمولی، مردان برای مادری و زنان برای پدری مناسب نیستند. با وجود این واقعیت، در این درگیری با توجه به مساعدتی که سیاست‌مداران سرمایه‌دار از فردگرایی دارند، طبعاً کسی که با نقش‌های سنتی مخالفت می‌کند، موفق‌تر است.

اثر اندیشه فمینیستی بر تخریب نقش‌ها، افزون بر گرانبار کردن نقش‌های زنانه، تهدید نقش پدری بوده است. سارا اسکوب سولیوان<sup>۲</sup> درباره نقش پدران نوشته است یافته‌ها نشان می‌دهد پدران مدرن در مقایسه با پدران سنتی، نقش همسری ضعیف‌تر و کارکرد خانوادگی کمتری دارند و مشارکت بیشتر پدران در نقش‌های داخلی به مناقشات بیشتر در منزل می‌انجامد (ر.ک: سولیوان، ۲۰۲۱م (با تلخیص)). بدیهی است همکاری در خانه و کمک به زن در امور داخلی، بخشی از حمایت‌های مردانه از همسران است؛ اما سردرگمی نقشی و موظف کردن مردان به انجام وظایف خانگی، آنان را به سوی نقشی سوق می‌دهد که به طور طبیعی یا دینی در اختیار زنان است. آن‌گاه همچنان که رقابت و نزاع در حوزه اجتماعی بر موقعیت‌ها وجود دارد، در خانه نیز این نزاع پایدار می‌شود.

افزون بر این خانواده در آموزه‌های دینی بستر رشد و تعالی افراد است که با تجربه حقوق و تکالیف متقابل محقق می‌شود. شاید برای همین است که خانواده شاد و کامروا در نظر نویسندگان مسیحی نیز خانواده‌ای است که اعضای آن توان فراروی از خود را داشته باشند. اسکات پیک<sup>۳</sup> عشق رمانتیک را یک افسانه خوانده است؛ زیرا عشق واقعی در نظر گرفتن خواسته‌ها و نیازهای دیگری در قبال اختیارات خودمان است و ما باید فراتر از مرزهای شخصی خود متعهد باشیم (پیک، ۱۹۷۸م، ص ۲۸۱).

تقریباً نیمی از نسلی که توئینگ آن را «نسل من» خوانده است، نسلی هستند که

- 
1. Blakeslee.
  2. Sara Schoppe Sullivan.
  3. Peck.

والدینشان طلاق گرفته‌اند یا اصلاً پدرشان را نمی‌شناسند. طبق بررسی‌های او این امر ارتباط واضحی با افزایش افسردگی دارد؛ زیرا فرزندان طلاق احتمال بیشتری دارد که مضطرب و افسرده شوند. فراتر از آمار، داستان‌های شخصی فرزندان طلاق به‌وضوح طول عمر درد، بدبینی و بی‌اطمینانی‌ای را که طلاق می‌تواند در میان جوانان ایجاد کند، نشان می‌دهد. یکی از مشکلات این نسل طولانی شدن دوره نوجوانی و تجربه هیجان‌های عاطفی و شکست‌های پیاپی است که نشانه اضطراب و باعث افسردگی ممتد است. تله‌های دوست‌یابی، رفتارهای عجیب و غریب و امیدهای بر باد رفته و روابط تضمین نشده و بی‌دوام اتفاقات زندگی واقعی زنان و دختران این نسل است. چرخه ملاقات با کسی، عاشق شدن و جدایی فرمولی برای اضطراب و ریتم زندگی آنهاست (ر.ک: توثینگ، ۲۰۱۴م با تلخیص).<sup>۱</sup> گفتنی است تمام این موارد در همه کشورها به طور یکسان تجربه می‌شوند.

در دوره مدرن به‌ویژه از نیمه دوم قرن بیستم تاکنون نهادهای اجتماعی در روندی که پیشرفته هم خوانده می‌شود، می‌کوشند آسیب‌های نبود پدر یا مادر در خانواده‌های طلاق را برای اعضا کاهش دهند. این کوشش اگرچه گریزناپذیر است، در درون خود بیانگر این است که چنین خانواده‌ای جای خوبی برای آنها نیست و این نهاد در واقع جایگزین چیزی می‌شود که می‌توانست وجود داشته باشد؛ اعم از مادر خوب و دل‌سوز، پدر خوب و حامی، خواهر یا برادر. در واقع تحولات، ظرفیت‌های اصلی و طبیعی را از خانواده گرفته و سپس به طرز ناقصی جایگزینی ماشینی برای آن قرار داده‌اند. پروفیسور جان باولبی<sup>۱</sup> تنها روان‌پزشکی که دو بار جایزه انجمن روان‌پزشکی آمریکا را دریافت کرده، هشدار می‌دهد که یک خانه پیش از آنکه توسط یک نهاد بهتر شود، باید بسیار بد باشد (اشلفلی و ونکر، ۱۳۹۳، ص ۲۱۰). این سخن به این معناست که نهادهای جایگزین باید اجازه بدهند خانواده با به کارگیری ظرفیت‌های خودش، مسائالش را حل کند.

### ادب‌فردگرایی

زمانی که از فردگرایی سخن گفته می‌شود، برخی از آن به مثابه رگ حیات لیبرالیسم یاد می‌کنند که سخنی بجاست؛ اما این امر از تئوری تا عمل، دو قرن را طی کرده است. تردیدی در ساختار فردمحور آزادی‌خواهی دوره روشنگری وجود ندارد و فرد آزاد

<sup>۱</sup>. Edward John Mostyn Bowlby.

مهم‌ترین آموزه در نظریه‌های لیبرالیستی این دوره است که در حقوق، سیاست، اقتصاد و امور دیگر خود را نشان داد. اتمیزه شدن روشنگری بر فردگرایی آن چنان قطعی بود که برای ورود آن به شرق یا هر جای دیگر جهان، نیازمند این بود که فردگرایی مندرج در آن کمتر نشان داده شود تا آسان‌تر پذیرفته شود. برای این منظور، مفهوم فردگرایی در مضامین دیگر اخلاقی فرهنگ‌های ممتاز منطقه شرق یا غرب آسیا در هم شد تا بهتر پذیرفته شود. این امر برای اینکه روشنگری و وعده‌های او جهانی شود، لازم بود. در واقع زبان روشنگری می‌بایست در فرهنگ‌ها و زبان‌های دیگر به نوعی ادغام یا به تعبیر صحیح‌تر تحمیل می‌شد؛ زیرا تصویر آرمان‌شهری که در بردارنده مفاهیم به‌ظاهر ملی و در واقع جهانی بود، می‌توانست نقاط دیگر جهان را متقاعد کند معیارهای لیبرالیسم برای همه کافی است (ر.ک: کونراد، ۲۰۱۲م)؛ در نتیجه فردگرایی به مثابه یک مفهوم بنیادی در قالب شعارهای دیگر باید جهانی می‌شد.

از سویی دیگر فردگرایی را شاید کسی در قالب جنگ دیرینه جناح چپ و راست سیاسی فهم کند یا در چارچوب فهم دنیای مدرن در برابر دنیای دین‌مداران یا سایر ساخت‌باوران ایدئولوژی‌محور بفهمد؛ اما هر طور که فهم شود، زمانی اثر اصلی خود را گذاشت که در روزمره مردم وارد شد. مخالفان فردگرایی افراطی معتقدند از دهه ۱۹۶۰ میلادی، فردگرایی در گستره‌ای باورنکردنی وارد زندگی مردم شد که برخی آن را ابرفردگرایی نامیدند و معتقدند «نسل من» نسلی است که ابرفردگرایی را تجربه کرده است (ر.ک: توئینگ، ۲۰۱۴م، مقدمه).

ابرفردگرایی پدیده‌ای جدید بود؛ زیرا اگر روزی فردگرایی به دنبال قدرت بخشیدن به فرد در برابر دولت یا ساختارهای اجتماعی بود، در دهه‌های پایانی قرن بیستم به فردیت هر شهروند در برابر هر «دیگری» ای تبدیل شد. در این سال‌ها به‌مرور افراد در برابر آنچه خوشایند دیگران است، مقاومت نشان دادند و انگاره‌ای مانند اینکه مردم «چه خواهند گفت» را به کنار نهادند و این تغییر در همه لایه‌های فرهنگی جامعه‌ها نفوذ کرد؛ برای نمونه در دهه ۱۹۷۰ کتاب‌هایی با عنوان «کمک به خود» نوشته می‌شد که از مردم می‌خواست قوانین اجتماعی را نادیده بگیرند و به اهمیت دادن به نظرات دیگران پایان بدهند (ر.ک: همان، فصل ۱). تأیید دیگران اعم از

---

1. Sebastian Conrad.

والدین و معلمان هیچ اهمیتی ندارد و مخالف فردیت است. در کانون توجه بودن برای نسل دهه ۱۹۸۰ مهم‌ترین چیز بود که ابزار هوشمند مانند تلفن‌های همراه و صفحه‌های اجتماعی در اینستاگرام و فیس‌بوک به آن کمک کرد و این مسئله مسئله‌ای جهانی است که تنها با یک تأخیر زمانی دوده‌ای از غرب به شرق رسید. برخی از محققان مرتبط با تحولات نسلی معتقدند برای همه ما داشتن یک استیج مرکزی مهم است؛ جایی که ما تنها فردی باشیم که مرکز توجه است (والاس، ۲۰۰۴م، ص ۲۷۸). این حس برای انسان‌ها به صورت غریزی وجود دارد که خودخواهی‌های ما را شکل می‌دهد که باید با کمک ارزش‌های اخلاقی، آن را کنترل و اصلاح کنیم؛ اما مسئله این است که اتمسفر فرهنگی که این نسل در آن تنفس می‌کند، چیزی بسیار فراتر از یک نیاز طبیعی و غریزی است. شعارهایی که نسل پژوهان آنها را ذکر کرده‌اند، این فضا را نشان می‌دهد؛ شعاری مانند اینکه «خودت باش»، «تنها خودت مهم هستی» و «هر کاری خوشحالت می‌کند، انجام بده و هر کاری نگرانت می‌کند، ترک کن». بی‌گمان نوع تربیت و تعاملات این نسل در این اتفاق کاملاً مؤثر بوده است. گفتنی است این نوع از نگرش هنوز با قدرت ادامه دارد و به تربیت نسل ادامه می‌دهد (ر.ک: تارنمای آموسیر: مریگری زندگی برای رنج اضطراب<sup>۱</sup>). یکی از برنامه‌های سرگرم‌کننده تلویزیونی در غرب به نام «ریالیتی شو»<sup>۳</sup> بر پایه همین نگرش قرار دارد (هانگ و همکاران، ۲۰۱۰م، ص ۴۳). این نمایش‌ها به بیان واقعیت هر فرد بدون روتوش و فاش کردن رازهای او - هر قدر که نامناسب باشند - می‌پردازند و افراد را به سمت بی‌اعتنایی بیشتر به داوری مردم می‌کشاند و از سوی دیگر مدام تلقین می‌کنند که افراد را قضاوت نکنید. اگرچه هریک از این گزاره‌ها در جای خود صحیح هستند، احاطه آنها بر فرهنگ عمومی و نظری‌سازی آنها در دانش‌های انسانی نشان‌دهنده تمدنی متفاوت بر پایه فردگرایی افراطی است.

بنابراین نسل‌های جدید با ارزش‌های متناسب با این ابرفردگرایی احاطه‌گر بزرگ شدند و جامعه ارزشی خود را تداوم دادند. توئینگ در تقسیم‌بندی خود از نسل‌ها می‌گوید این نسل که «نسل من» است، به وسیله بیبی‌بومرها (نسل دهه ۱۹۶۰ میلادی) تربیت شدند؛ کودکانی با اراده، بادرایت و مسئول بار نیامدند و تربیت‌کنندگان آنها اعم از والدین، مربیان و معلمان به جای

1. Wallac.

2. <https://amosuir.com/books-about-not-caring-what-others-think>.

3. Reality Show.

تمرکز بر ارزش‌های حقیقی مانند خدمت، سربلندی، فداکاری و مسئولیت، ارزش‌های لیبرالی مانند پذیرش قربانی بودن و خودخواهی را به بچه‌ها یاد دادند و به گفته نوسبام،<sup>۱</sup> پوست آنها کلفت تر از پوست نسل پیشینشان است (ر.ک: نوسبام، ۲۰۰۷م)؛ بنابراین این تغییرات را به عنوان تغییر تدریجی ساختارهای سازمان‌دهی شده جامعه سنتی که در آن، نقش‌ها تعریف شده و هویت شخصی معین بوده است، به تجربه اجتماعی بسیار بازر که با استقلال فردی و انتخاب نامحدود تعریف می‌شود، درک کرد. این خودآینی در اصل، مشروعیت دادن به انتخاب نامحدود است که با کلیت امری به نام خانواده یا حتی تمامیت یک ملیت در تضاد است (دیل،<sup>۲</sup> ۲۰۱۲م، ص ۱۱). در این میان بدیهی است که خانواده تضعیف شود؛ زیرا اصولاً خانواده با ارزش‌های گذشت، فداکاری، محبت، ایثار، مسئولیت‌پذیری، پذیرش، قانون‌مداری و تبعیت شناخته می‌شود و تداوم می‌یابد؛ بنابراین ابرفردگرایی بر خانواده به عنوان یک نهاد هم‌بسته، بیشترین اثر منفی را دارد.

ابرفردگرایی در کنار ارزش‌های مدرن دیگر مانند رفاه‌طلبی و مادی‌گرایی، انسانی تربیت می‌کند که تنها برای نظام سرمایه‌داری کارکرد دارد. کانون سرمایه‌داری فرد مصرف‌گراست؛ بدون ارزش‌هایی که او را به قناعت، لهو‌گریزی و معنویت‌گرایی دعوت کنند. با مصرف جنون‌آمیز، لهو بی‌پایان و خودخواهی بی‌رحمانه هر فرد، صاحبان سرمایه قدرتمندتر می‌شوند. خانواده‌ای که ممکن است یک نفر به عشق چندین نفر کار کند و اعضا برای برخورداری یکدیگر گذشت کنند، برای آینده پس‌انداز کنند و برای این پس‌انداز قناعت کنند و از لهو و سرگرمی‌های گناه‌آلود خودداری کنند، برای این نظام، کارایی ندارند. ابرفردگرایی با ارزش‌هایی قرابت بیشتری دارد که برای درک کامل از آن باید به آثار و ارزش‌های یادشده پرداخت که در ادامه ذکر می‌شوند.

### نسل خودمترکز

تا سه دهه پیش در ایران و در کشورهای غربی همچون آمریکا، تاده‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، ازدواج بالای ۲۵ سال یا خارج از نژاد و مذهب تابو بود. افراد تصمیم قاطعی داشتند در اولین سن ممکن ازدواج کنند و باقی عمر خود را در میانه ده‌ها مسئولیت

1. Nussbaum.

2. Dill.

بگذرانند. در کشورهای دیگر در آن دوران به‌ویژه قبل از جنگ‌های جهانی، مسئولیت‌ها از خواسته‌های فردی بسیار مهم‌تر بودند، قطعیت مهم بود و افراد دربارهٔ امور قطعی و روشن و غیرقابل گفت‌وگویی حرف می‌زدند یا حرف نمی‌زدند و دربارهٔ این قطعیت‌ها عمل می‌کردند یا عمل نمی‌کردند (ر.ک: توئینگ، ۲۰۱۴م، فصل ۱). این در حالی بود که در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ افراد کمتر معتقد بودند کودکان باید اطاعت را بیاموزند و پس از آن به‌ویژه پس از سال ۲۰۰۰ این باور تغییر کرد و افراد بر خود و علایق خود متمرکز شدند.

خودمترکزی با خودآیینی مرادف نیست. اصطلاح خودآیینی پیش‌تر به کار گرفته شد و بخشی از ارکان لیبرالیسم را تشکیل می‌داد؛ اما خودمترکزی روحیه و اخلاقی است که زائیدهٔ مجموعه‌ای از مسائل تربیتی و فرهنگی در درازمدت است که شاید مفهوم نظری مسلط بر آن، خودآیینی باشد. البته به نظر می‌رسد بیش از هر چیز، دلیل این خصلت، توسعهٔ فردگرایی در این نسل است. شاید فردگرایی مزایایی مانند برابری و مدارا داشته باشد؛ زیرا فردگرایی در ذات خود با تساهل بی‌مرز از دیگران و روش زندگی آنها همراه است؛ اما همین فردگرایی اگر به سمت خودشیفتگی و اعتمادبه‌نفس بیش‌ازحد متمایل شود، به‌طور قطع پیامدهای منفی بی‌شماری دارد. به همین دلیل است که در کنار تجربهٔ برابری یا مدارا در این جوامع، شاهد خودشیفتگی خیال‌پردازانه و بی‌اعتنایی به زندگی دیگران هستیم (دیل، ۲۰۱۲م، ص ۴۶-۴۷).

شخصی شدن همهٔ عرصه‌ها از نتایج این خودمترکزی مفرط است که در همه جا مشاهده می‌شود؛ سخن گفتن از من، لذت من، سرگرمی من، مورد علاقه‌های من و گوشه‌های کاملاً شخصی شده‌ای که به جای خانواده نشسته‌اند (ر.ک: توئینگ، ۲۰۱۴م، مقدمه). نشانگانی مانند تغییر نام نوزادان، اشعار خوانندگان، زبان نوشتاری و مانند آن، این زاویه از تغییر فرهنگی را نشان می‌دهد. در کشور ما نیز دقیقاً شاهد همین اتفاق هستیم که افراد بسیاری دنبال این تشخیص افراط‌گونه هستند و فرزند آنها باید نامی منحصربه‌فرد و بدون پیشینه داشته باشد. این تشخیص در درک آنها از اموری که افتخار تاریخی انسان در اشتراک آن با دیگران بوده نیز دیده می‌شود؛ تعبیری مانند اینکه «خدای من» و «دین من» که به دنبال درکی منحصربه‌فرد از خداوند و دین است تا معیار و محک واحد ارزیابی را از دین و خداوند بگیرد و راه را بر ارشاد یا راهنمایی دیگران با معیارهای پذیرفته‌شدهٔ یکسان دینی و اخلاقی از والدین، مربیان و راهنمایان سلب کند؛ بنابراین خودمترکزی در واقع یک جهان‌بینی کامل با یک روش زندگی و ارزش‌های

معین است. انسان خودمتمکز خداشخص است، جهان از اطراف او گسترده می‌شود و همه نیروهای جهان در تصور او در خدمت اویند تا با صرف کمترین انرژی به اهدافش برسد. دیگران - حتی عزیزترین افراد - تا مادامی که در خدمت او و اهدافش باشند، با ارزش هستند. اخلاق خودخواهی و نه دیگرخواهی، غرور و نه تواضع، آسایش خواهی و نه آرامش خواهی، آزادی طلبی و نه قانون‌گرایی بخشی از ارزش‌های این جهان‌بینی هستند.

شخصی‌سازی اخلاق بخش مهم این نظام ارزشی است. نسلی که با این جهان‌بینی خو گرفته است، هیچ تمایلی به پاسخ دادن به چرای دیگران درباره اخلاق و رفتارشان را ندارد و مفهوم درستی و نادرستی چیزی است که خود «من» آنها احساس می‌کنند؛ فهمی از درون «من». این نسل معتقد است هیچ انسانی وظیفه‌ای در برابر دیگران ندارد. تنها اصل در این اخلاق، مدارا و تساهل است. اخلاق مدارا در منطق مدرنیته به‌طور کامل با مدارا به عنوان یک ارزش دینی تفاوت دارد. مدارا در اخلاق دینی یک ارزش اجتماعی مبتنی بر حسن معاشرت، خیرخواهی، رسیدگی و مواسات، گذشت از کوتاهی‌های دیگران و مانند آن است تا جامعه‌ای دارای مهربانی و رحم شکل بگیرد. این در حالی است که مدارا در منطق مدرنیته به معنای بی‌اهمیتی به سلوک دیگران، رها کردن صلاح و فساد دیگران و کنار آمدن با هر شکلی از خوبی و بدی است؛ مگر آنچه این نظام آن را بخواهد. برای نمونه در نظام مدرن، همه به مدارا با هم جنس‌گرایان ناگزیرند؛ در عین حال اسلام‌هراسی روزافزون است. در این اخلاق شخصی‌شده هیچ منبعی برای اخلاق، اعتبار ندارد و کمک به دیگران جزو قواعد آن نیست؛ بلکه مدارا به معنای بی‌اعتنایی به سرنوشت دیگران است. شخصی‌سازی یک روش زندگی یا بخش مهمی از سبک زندگی در فضای دموکراسی و چندفرهنگی‌گرایی است که از نظر نویسنده کتاب *ن/من*<sup>۱</sup> اگرچه در جای خود خوب هستند؛ اما آثار زیانباری نیز دارند؛ زیرا فرد سنت‌ها و ارزش‌ها را فراموش می‌گیرد (ر.ک: گروسمن، ۲۰۰۷م، فصل ۱). امروزه در اسناد بین‌المللی از چندفرهنگی‌گرایی به عنوان یک اصل نام برده می‌شود. برخی گمان می‌کنند چندفرهنگی‌گرایی راه تنفسی برای خرده‌فرهنگ‌هاست؛ در حالی که مقدمه فکری و اخلاقی برای تربیت آدم چندفرهنگی‌گرا،

1. Unprotected.  
2. Grossman.

این است که تقسیم‌بندی حق و باطل نادرست است، خدای متعالی و مطلق وجود ندارد و دین به مثابه یک موهبت آسمانی است که دارای شبکه معین رفتاری بی‌معناست. این مسئله به‌طور کامل از سوی طرفداران خانواده در جهان نیز فهم شده و آنها باور دارند این نسل به نادیده گرفتن خدا، کلیسا، اقتدار بزرگان و ارزش‌ها شناخته شده هستند. تحقیقات میدانی درباره بی‌احترامی دانش آموزان و در سطح ایالات متحده آمریکا نشان می‌دهند دانش آموزان در مقیاس‌های بالای شصت درصد قواعد اخلاقی کلاس و احترام به اقتدار معلمان را زیر پا می‌گذارند (ر.ک: تارنمای دانشگاه مسیحی آریزونا<sup>۱</sup>).

چند فرهنگ‌گرایی با از بین بردن مرجعیت مرکزی به اخلاق آسیب می‌زند. نبود مرجعیت مرکزی به این معناست که هیچ نهادی حتی دین یا قانون و هیچ گروهی حتی والدین، معلمان و راهنمایان دینی آن‌قدر اعتبار ندارند که درست و نادرست را تعریف کنند. به همین سبب اخلاق فردگرایانه بسیاری از روندهای منفی را که ما هر روز در اطراف خود می‌بینیم، توضیح می‌دهد. رانندگان پرخاشگر، بچه‌های عصبی، کارمندان عبوس و جوانانی که با تلفن همراه خود بلند حرف می‌زنند ... همه بخشی از این روند و مولود رشد اخلاق فردگرایانه هستند (ر.ک: توئینگ، ۲۰۱۴م، فصل ۳).

### وارونگی ارزش

در این بخش از مقاله به جای استفاده از نسبی‌گرایی در ارزش، از واژه «وارونگی» استفاده شده است؛ زیرا مسئله‌بودگی آن به خاطر نسبی بودن نیست؛ بلکه استفاده وارونه از ارزش‌ها در مقیاس جهانی است. استقلال، مدارا، عزت‌نفس، اعتماد به نفس و آزادی انتخاب از جمله مفاهیم پرکاربردی هستند که هر یک معانی و مصادیقی ستودنی دارند؛ اما همه آنها در فضای مدرنیته در چارچوب ابرفردگرایی به معانی وارونه‌ای بدل شده‌اند. این معانی که شیرازه آنها خودخواهی و بی‌اعتنایی به دیگران است و در رفتارهای اجتماعی، انسجام و همدلی را کاهش می‌دهند، افراد را خیال‌پرداز می‌کنند که واقعیت زندگی را به سخره می‌گیرند.

اگرچه مسئله فوق از جهات گوناگون اهمیت دارد، یکی از مهم‌ترین ابعاد آن

1. <https://www.arizonachristian.edu/2020/05/19/a-nation-unmoored-crc-study-shows-americans-reject-moral-truth-rooted-in-gods-word>

2. <https://www.arizonachristian.edu/culturalresearchcenter/research>

روی آوردن افراد به بزهکاری در فضای وارونگی ارزش است و اعمال بزهکارانه زمانی رخ می‌دهد که پیوند فرد با جامعه ضعیف یا گسسته باشد (هیرسچی،<sup>۱</sup> ۱۹۶۹م، ص ۱۶) و تغییرات افراطی در میان نسل جدید، نشانه کاهش پیوندهای اجتماعی سنتی است؛ اما مسئله مهم در این میان این است که این افراد تعریفی از بزه ندارند؛ زیرا تقسیم‌بندی میان ارزش و ضدا ارزش نه تنها برای آنان بی‌معناست؛ بلکه ارزش‌ها برای آنها وارونه شده‌اند.

یکی از مشکلاتی که در برابر این امر، زیرساخت به شمار می‌آید، تغییر انگاره‌های تربیتی در نظرگاه مربیان از جمله والدین در نهاد خانواده است. زمانی که راهبردهای تربیتی والدین تغییر کند و به عبارتی آنها به خواسته‌های جهان مدرن که پیوسته از طریق سیاست‌مداران و رسانه‌ها القا می‌شوند، تن دهند، نسل بعدی متناسب با همین ارزش‌های برنامه‌ریزی‌شده، تربیت می‌شوند. در سال ۱۹۲۴ میلادی، رابرت لیند و همسرش هلن مطالعه‌ای با رویکرد مردم‌شناسی فرهنگی انجام دادند که در نوع خودش نخستین پژوهش گسترده به شمار می‌آمد. موضوع آن تحقیق شهروندان محلی میدلتاون بودند که پژوهش به همین عنوان نامیده شد. نویسنده گزارش داد زمانی که از مادران پرسیدند دوست دارند فرزندانشان چه ویژگی‌هایی داشته باشند، آنها از اطاعت زیاد، وفاداری به کلیسا و اخلاق خوب نام بردند (لیند،<sup>۲</sup> ۱۹۲۹م، ص ۱۵۸). این در حالی بود که در سال ۱۹۸۸ میلادی، زمانی که اولین موج از کودکان خردسال نسل هزاره یا همان نسل خودمتمکز به دنیا آمده بودند، شمار اندکی از مادران این ویژگی‌ها را برای فرزندان خود می‌پسندیدند و در عوض، استقلال و مدارا را برای کودکان خود انتخاب کردند. البته در همین زمان والدین زیادی می‌کوشند میان آن استقلال و تربیت اخلاقی فرزندانشان، جمع و به‌نوعی با ساختارهای خردکننده روابط عاطفی در خانواده مقابله کنند (دیل،<sup>۳</sup> ۲۰۱۲م، ص ۱۱).

بر اساس گزارش‌هایی که رسانه، کتاب، ترانه و فضاهای فرهنگی و هنری دیگر در سطح کشورهای غربی مانند آمریکا رصد کرده‌اند، عزت‌نفس<sup>۳</sup> در دهه ۱۹۹۰ میلادی مهم‌ترین مفهومی بود که در همه آثار پیش گفته وجود داشت. سارا کنراث<sup>۴</sup> که در این باره تحقیقات

1. Hirschi.
2. Lynd.
3. Self-Esteem.
4. Sara Konrath.

زیادی داشته، در یکی از آنها نوشته است اگر مفهوم «عشق به خود» قدیمی باشد، استفاده از واژه «عزت نفس» در زبان انگلیسی نسبتاً مدرن است. درک معنای مدنظر از عزت نفس در این دوره زمانی روشن می شود که بدانیم هم زمان با افزایش عزت نفس، خودشیفتگی نیز افزایش یافته است. او نوشته است از دهه ۱۹۴۰ میلادی تا اواسط دهه ۱۹۹۰ تعداد کتاب هایی که درباره عزت نفس نوشته شدند، به دو برابر رسیدند (ر.ک: کنراث، ۲۰۱۱م، فصل ۸). توئینگ نیز این مسئله را تأیید کرده و نوشته است دفترچه «راهنمای آکادمی اطفال آمریکا برای مراقبت از نوزادان و کودکان خردسال» در ویرایش ۱۹۹۸ در فصل اول و در طی هفت صفحه، ده بار از واژه «عزت نفس» استفاده کرده است و این غیر از تعابیر همسوی دیگری مانند احترام به خود، اعتماد به نفس و باور به خود است (ر.ک: توئینگ، ۲۰۱۴م، فصل ۱). ایجاد بار معنایی متفاوت برای عزت نفس که با خودشیفتگی و تا حدی عجب یا بی نیازی و بلکه بی اعتنایی افراطی به دیگران همراه بود، این نسل را به سمت بی توجهی به هنجارهای اجتماعی پیش برد که تاکنون نیز ادامه دارد. امروزه افراد فراوانی وجود دارند که به بهانه پیشرفت شخصی و بی توجهی به فشار روانی دیگران، به سمت نادیده گرفتن ارزش های خانوادگی، دینی و اخلاقی می روند و خوشحالی و آسایش خود را به هر قیمتی به پای عزت نفس و خودبستگی می گذارند. انقلاب مفهومی در ریشه این تحولات در اصل به نفی ثبات ارزش ها می رسد که از مسیر وارونگی ارزش عبور می کند.

### بدنمندی رابطه زوجین

بدن همواره برای انسان مهم بوده است؛ چنان که برای دین نیز مهم است. لذت جسمی طبیعت بنیادترین بخش ازدواج است که با وجود تمام تغییرات ارزشی آن، پایدار مانده است و دلیلی وجود ندارد که زن و مرد باید از این حظ محروم بمانند. چالش جدید در این باره انحصار منافع «ازدواج» در بدنمندی و اولویت لذت جنسی است که تمام وجوه رابطه مرد و زن را نادیده می گیرد؛ تا جایی که امروزه ازدواج به مثابه یک رابطه امن، پایدار، قانونی و شرعی که نقطه آغاز خانواده است، به یک رابطه جنسی فروکاسته شده است. در این فروکاهش، ابعاد روحی و تمدنی ازدواج که ابعاد خاص انسانی بودن آن است، نادیده گرفته می شود.

بدنمندی در رابطه مرد و زن، بخشی از سوژگی جدید امر جنسی است و در این باره، هم ابرفردگرایی و هم خودمتمرکزگی نقش ویژه ای دارند. نقش فردگرایی افراطی در این

موضوع این است که فرد به عنوان همسر که به دنبال رابطه‌ای ماندگار با معانی وابسته به آن است، در این رابطه وارد نمی‌شود؛ معانی‌ای مانند وفاداری، اعتماد، صداقت، ارزشمندی و فداکاری. این فرد سرشار از خودخواهی و خودتمرکزی است و به جغرافیای «نیاز» توجهی ندارد. اگرچه این امر برای مردان و زنان آثار نامطلوبی دارد، بر زنان تأثیرات بیشتری بر جای می‌گذارد. رابطه‌های ناپایدار برای یک مرد شاید در قالب رابطه‌ی بدنی تمام‌شده، معنا شوند؛ اما برای زنان به معنای دل‌بستگی‌های ناتمام، شکست‌های پیاپی، اعتمادهای ویران‌شده و احساس استثمار بی‌پایان است؛ حتی اگر بخشی از این زنان تحت تأثیر پروپاگاندا فمینیستی، آن را اظهار نکنند.

افزون بر آثار فردی، آثار اجتماعی بدنمندی رابطه‌ی میان زن و مرد، درخور توجه و تمدنی است. بدن در نظام فردگرا به‌ویژه با توجه به سرمایه‌داری اقتصاد، رگ حیات پیشرفت مالی در نظر گرفته می‌شود. امروزه یک ابزار مهم در بازار سرمایه افزون بر انرژی، فلزات گران‌بها، رمزارزها و مانند آن، تولید سرمایه بر پایه‌ی بدن است. بدنی که از خوردن لذت می‌برد، از زیبایی و جوانی سرخوش می‌شود، به دنبال تنوع‌طلبی جنسی است و... در اقتصاد مرکزیت یافته، سود سرشاری در صنایع پزشکی، زیبایی، مد و فشن، پورنوگرافی از این بدنمندی به دست می‌آورد. در نتیجه در چنین فضایی، ازدواج و تشکیل خانواده با کارکردهای دیگرگرا اهمیت خود را از دست می‌دهد. فردی که خانواده تشکیل می‌دهد، باید توان روحی گذشت از خود و اهمیت به خواست دیگران را داشته باشد، بتواند عشق بورزد و لذت جنسی را در کنار کارکردهای ازدواج یک کارکرد بداند. این در حالی است که کسانی که امروزه خدایگان دارایی بدنمندی در جهان هستند، پیوسته ادبیات ابرفردگرایی را از طریق رسانه‌ها به نسل جدید منتقل می‌کنند.<sup>1</sup>

### مادیت و رفاه‌زدگی

به‌طور معمول انسان‌ها با ازدواج کردن دارایی بیشتر و ماندگار پیدا می‌کنند؛ ولی برای دستیابی به آن باید تلاش زیادی به خرج دهند که با قناعت، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری به یک آسایش

1. "Julia Roberts: If it Makes you Happy, if it Makes you Feel Good, you Should do Whatever that is", Jennifer Aniston: "Anything that Makes you Feel Better, Go for it,".

نسبی می‌رسند. دارایی و رفاه در خانواده ممکن است یک وضع سینوسی هم تجربه کند؛ اما افراد به آرامش حاصل از گذشت و حمایت راضی هستند. امروزه مادیت‌گرایی و راحتی‌طلبی به طرز افراطی و بیمارگونه مورد توجه نسل جدید است. تاریخ بشر سرشار از مادیت‌گرایی است؛ اما خصیصه مادیت‌گرایی دوران مدرن ماهیت فردگرایانه آن است؛ برای نمونه در سال ۱۹۶۷ میلادی، زمانی که بومرها در کالج بودند، ۴۲ درصد از دانشجویان سال اول معتقد بودند داشتن رفاه مالی مهم است؛ اما تا سال ۲۰۱۳، ۸۲ درصد به طرز خیره‌کننده‌ای این هدف زندگی را که بالاترین رقم در تاریخ تاکنون بود، پذیرفتند. در سال ۲۰۱۲، ۷۵ درصد دانشجویان می‌گفتند دلیل رفتن به کالج «به دست آوردن پول بیشتر» است و این رقم در سال ۱۹۷۱، ۴۵ درصد بود. واضح است که تحصیلات هدفمند یکی از عوامل افزایش توان درآمدزایی است؛ اما اهمیت یافتگی درآمد در بافت خودتمركزی لذت‌محور یکی از ارزش‌های باطنی ابرفردگرایی است که به افزایش رخدادهای ازدواج یا تشکیل و تداوم خانواده منجر نمی‌شود (ر.ک: توئینگ، ۲۰۱۴م، فصل ۱).

یکی از عوامل مهم در این باره مصرف است که افزون بر بعد فیزیکی آن، دارای فرهنگ و منطق معینی است که بر همه رفتار فرد از جمله تنوع‌طلبی‌اش اثر می‌گذارد. در واقع اهمیت مصرف، این نسل را به مصرف‌کنندگان تنوع‌تبدیل کرده است؛ به گونه‌ای که آنها به جز تنوع‌خواهی در زندگی روزمره، باورهای اجتماعی عرضه‌شده در شبکه‌های اجتماعی را نیز مصرف می‌کنند. نکته مهم در مقاله هانگ و همکاران این است که این نسل به جای آنکه به خود زحمت بدهد و کنشی سازمان‌یافته را ترتیب دهد، ترجیح می‌دهد تنوع حتی تنوع در اموری مانند جنسیت را باور و این باور را مصرف یا صرفاً نظاره کند (ر.ک: هانگ و همکاران، ۲۰۱۰م).

از سوی دیگر با وجود اینکه مادیت‌گرایی و رفاه‌طلبی در الگوی روانی نسل خودمتمركز، زیاد و آنها دارای رفاه بیشتر و سختی‌های کمتر بوده‌اند، نگرانی‌های روانی آنها کاهش نیافت؛ زیرا اگرچه گرایش فزاینده به اولویت دادن به خود به آزادی بی‌نظیر منجر می‌شود، این افراد فشار تحمل می‌کنند؛ زیرا این سبک میل آنان به تنهایی را افزایش می‌دهد. این مسئله در اصل نقطه ضعف «تمركز بر روی خود» است. وقتی افراد به شدت مستقل و خودکفا باشند، ناامیدی‌های آنها بزرگ‌تر به نظر می‌رسد. به این نسل آموزش داده شده است که همواره از زندگی انتظار بیشتری داشته باشند؛ در حالی که هرچه زمان به

جلو می‌رود، داشتن امکانات عالی سخت‌تر خواهد شد. اغلب اوقات این افراد اضطراب فلج‌کننده و افسردگی دردناکی را تجربه می‌کنند. در گزارشی اقتصادی در آمریکا که در سال ۲۰۰۹ میلادی منتشر شد، معلوم شد شادکامی زنان در نظرسنجی‌های ملی بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۲۰۰۶ کاهش یافت. نظرسنجی ملی دیگری از بزرگ‌سالان با میانگین ۴۷ سال این نتیجه را به دست داد که از میزان شادی شخصی هردو گروه مردان و زنان بین سال‌های ۱۹۸۵ و ۲۰۰۵ کاسته شده است (ر.ک: توئیگ، ۲۰۱۴م، فصل ۴).

### بی‌اعتنایی به دین و جایگزینی روان الهی با من جنسی

با وجود تأثیر عینی و عملی اعتقاد دینی در سلامت روانی و وجود تحقیقات، اغلب مقالات یا پژوهش‌های روان‌شناسی و روان‌پزشکی به این موارد اشاره نمی‌کند و بر نقش اعتقاد به خدا صحنه نمی‌گذارد. دوری از اندیشه الهیاتی و خودداری از کاربرد دین در حل مشکلات رفتاری و روانی که با واژه «الهیات‌هراسی» تبیین می‌شود، رویکرد گروهی از روان‌شناسان و روان‌پزشکان است که از بیان عقیده شخصی خود درباره جایگاه باور به خداوند و مسائل معنوی در زندگی شخصی و حرفه‌ای سر باز می‌زنند. گروسمن در کتاب برجسته خود تعدادی از این منابع را نام برده است (ر.ک: گروسمن، ۲۰۰۷م، فصل ۳).<sup>۱</sup> این کوشش البته امری

---

1. E. Lehr and B. Spilka, "A Systematic Review of Religion Found in Introductory Psychology Textbooks: A Comparison of Three Decades", *Journal for the Scientific Study of Religion* 28 (1989): 366-371; David H. Barlow and V. Mark Durand, *Abnormal Psychology*, 8, 9, 368, 405 - George Albee, Ph.D. (APA president, 1970), at the APA Annual Convention, San Francisco, 2001, cited in Bridget Murray, "Same Office, Different Aspirations", *Monitor on Psychology*, December 2001, 20- "Practice Guidelines for the Assessment and Treatment of Patients with Suicidal Behaviors", *American Journal of Psychiatry* 160, no. 11 (November 2003): suppl. 10.- Andrew J. Weaver et al., "Is Religion Taboo in Psychology? A Systematic Analysis of Research on Religion in Seven Major American Psychological Journals, 1991-1994", - *Journal of Psychology and Christianity* 17, no. 3 (1998): 220-232. Peter L. Benson, Eugene C. Roehlkepartain, and Stacey P. Rude, "Spiritual Development in Childhood and Adolescence: Toward a Field of Inquiry", *Applied Developmental Science* 7, no. 3 (2003): 205-213. - K. A. Sherrill and D. B. Larson, "The Anti-Tenure Factor in Religious Research in Clinical Epidemiology and Aging", in *Religion in Aging and Health: Theoretical Foundations and Methodological Frontiers*, ed. J. S. Levin (Thousand Oaks, Calif.: Sage,

تاریخی است که در دوران مدرن با اندیشه‌های مارکس، نیچه و فروید تقویت شد و مسیر خود را از سطوح باور به سوی ایجاد دسته‌ای عملیات روانی برای مرکزیت‌بخشی به امر جنسی طی کرد (ر.ک: ترومن،<sup>۱</sup> ۲۰۲۰م، فصل ۵ و ۶). ابرفردگرایی در کنار مادی‌گرایی به نادیده گرفتن بخش متافیزیکی وجود انسان و هویت الهی این جهان منجر شده است. فرد در این میان فربه‌تر از آن است که جایی برای خدا در کنار خود بگذارد.

این حقیقت که انانیت و فردیت و نفس‌پرستی با خداپرستی در نفس انسان ناسازگار است و فراموشی خدا روی دیگری از فراموشی حقیقت وجود انسان است، در قرآن کریم به صراحت ذکر شده (حشر: ۱۹)؛ اما جریان این نقطه از تاریخ، اوج تقابل فردگرایی با اندیشه‌های الهیاتی بوده است که علوم تجربی و انسانی آن را تبیین و نظام‌های سیاسی و اجتماعی تسهیل کرده‌اند. عقب‌نشینی از ارزش‌ها، بی‌هدفی، بی‌معنا شدن انسان و نفی رابطه هوشمند میان طبیعت، بدن و هدف از آفرینش که پیوسته در ساخت فرهنگ دنبال شده است، باعث تسریع در روند اجتماعی فردگرایی شده است. در این روند اجتماعی، انسان من خود را در نقش‌هایی مانند پدر، مادر، راهنما و هر نقش دل‌سوزانه دیگری نادیده گرفته و تنها خود را با احساسات و امیال شخصی شده بر محور آزادی به‌ویژه آزادی جنسی تعریف کرده است.

تحول فوق در حالی است که در همه جوامع، بخش بزرگی از مؤمنان وجود دارند که بی‌توجهی به الهیات دینی و جلوگیری از تأثیر آن در شکل‌دهی ارزش‌های فردی و اجتماعی به نادیده گرفتن آنان منجر شده و سبک زندگی‌شان را به مخاطره می‌اندازد. سؤالی که گروسمن از یکی از مراجعان خود نقل می‌کند، همین مضمون را نشان می‌دهد. او از گروسمن می‌پرسد آیا مشاوره وجود دارد که در زندگی خود باتقوا و منضبط باشد و بتواند با او و سبک زندگی او شامل خانواده سلسله‌مراتبی و ارزش‌های دیگر همذات‌پنداری کند؟ (ر.ک: گروسمن، ۲۰۰۷م، فصل ۳). در هر جامعه‌ای تعداد کسانی که معتقدند خدا جهان را آفریده و قوانینی را برای زندگی بشر ترتیب داده است، کم



1994), 149–177.

1. Trueman.

نیستند که این الهیات هراسی به هویت آنها آسیب وارد می‌کند.

اگر در جامعه، خداوند اهمیت داشته باشد، اغلب اموری که امروزه مسئله جامعه بشری قلمداد می‌شوند، وجود نداشتند؛ زیرا چهارگانه پیوند جنسی، تولیدمثل، ازدواج و اخلاق در این چارچوب باقی می‌ماند. امر جنسی در نسبت با الهیات، بخشی از واقعیت بشر و از نیازهای خداداده است که مسیر روشن ارزشی و دستوری برای مدیریت آن وجود دارد؛ چنان که جوامع مسلمان یا مسیحیان و یهودیان معتقد به ارزش‌های فردی و اجتماعی دینی با وجود همه راه‌های پیشگیری از بارداری، مسکرات و مخدرات و تهدیدات اخلاقی دیگر در برابر انحطاط جنسی مقاومت کرده‌اند. در واقع در این جوامع، فرد مرز خود را با خداوند حفظ کرده و هنوز یک ابرفرد در درون خود ایجاد نکرده است.

### نتیجه‌گیری

ابرفردگرایی پدیده‌ای جدید است؛ زیرا اگر روزی هدف از تقویت فردگرایی اهمیت-بخشی به اراده شهروندان در برابر دولت‌ها بود، در دهه‌های پایانی قرن بیستم به فرودت اغراق‌شده هر شهروند تبدیل شد و هرگونه اقتدار را به چالش کشید. در این سال‌ها به مرور بی‌اعتنایی به دیگران و نادیده گرفتن آنها در همه لایه‌های فرهنگی جامعه‌ها نفوذ کرد؛ چنان که تغییر در رویکرد تربیتی در خانه، مدرسه و رسانه با ابرفردگرایی تبیین شد. به دنبال تغییرات تمدنی و فناورانه در کشورهای غربی، تغییرات نسلی وابسته به این اکوسیستم فرهنگی در سراسر جهان به وجود آمده است. برخی از نویسندگان برای نشان دادن تحولات فرهنگی و تربیتی نسلی، آنها را به ساکت، بومر، X، هزاره و Z یا زومر نام‌گذاری کرده‌اند. مهم‌ترین مسئله این است که متغیر و معیار اصلی تغییرات نسلی، وارونگی ارزش-ها و تغییرات رفتاری است و خانواده در برابر آنها تسلیم شد.

امروزه سخن گفتن از ساختار قدرتمند ابرفردگرایی و پیامدهای آن بر خانواده چندان دشوار نیست؛ زیرا در گستره جهانی کم‌وبیش آشکار شده‌اند. برخی نویسندگان در این باره نوشتند سی سال بعد چیزی که ما می‌توانیم به آن افتخار کنیم، عبارت است از افزایش بیش از حد مسائل عاطفی میان نوجوانان، تعداد بی‌شمار دانش‌آموزان نافرمان و ستیزه‌جو، افزایش چشمگیر روابط جنسی قبل از ازدواج و مهم‌تر از همه کاهش حرف‌شنوی از والدین (اشلفلی و ونکر، ۱۳۹۳، ص ۱۶۷). رابطه نداشتن با بزرگ‌ترهای مهربان و راهنما از یک سو و کودکی نکردن در دامان مادر که از حمایت پدر قانونی‌اش برخوردار است،

نبود عشق‌های پایدار و وفادارانه، انسان‌های باگذشت و دیگرخواه جلوی چشمان ماست. ابرفردگرایی در کنار ارزش‌های مدرن دیگر مانند رفاه‌طلبی و مادی‌گرایی، انسانی تربیت می‌کند که تنها برای نظام سرمایه‌داری کارکرد دارد. کانون سرمایه‌داری، فرد مصرف‌گراست؛ بدون هویت جنسی معین و بدون ارزش‌هایی که او را به قناعت، لهورگریزی و معنویت‌گرایی دعوت کنند. این در حالی است که خانواده هویتی ناهم‌جنس - خواه دارد و با ارزش‌هایی مانند عشق، فداکاری، گذشت، دیگرخواهی، قناعت، شبکه‌خویشاوندی و رفتار منضبط شناخته می‌شود.

زمانی که فرهنگ به اشکال گوناگون و در سطوح مختلف، این گزاره را القا می‌کند «هر چیزی را که خوشحالت می‌کند، انجام بده و هر چیزی را که نگرانیت می‌کند، انجام نده»، مقدس‌ترین آموزه‌ای که فرا گرفته می‌شود، تقدس انتخاب فردی است. خوبی و بدی در این عرصه، جای خود را در همه موارد به خوشحالی و نگرانی می‌دهد و استرس داشتن یا استرس نداشتن معیار هر انتخاب قرار می‌گیرد. زمانی که چنین گزاره‌ای در همه محصولات فرهنگی رایج شود، به این معناست که ساختار فردگرا وجود دارد و برای همین، نام آن ابرفردگرایی شده است. ابرفردگرایی آثار مهمی دارد که عبارت‌اند از، خودتمرکزی که باعث شخصی شدن جهان‌بینی و اخلاق می‌شود؛ وارونگی ارزش؛ بدنمندی رابطه زوجین؛ مادیت و رفاه‌زدگی؛ بی‌اعتنایی به دین؛ جایگزینی روان الهی با من جنسی.

## منابع و مأخذ

\* قرآن کریم.

۱. اشلفلی، فیلیس و سوزان ونکر؛ *آن روی فمینیسم؛ ترجمه نجمیه غلامعلی الله یاری؛* تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۳.
۲. بامستیر، روی؛ آیا هیچ چیز خوبی هم درباره مردان وجود دارد؟؛ تهران: نشر معارف، ۱۳۹۵.
۳. اندرسون، نورمن؛ *تحولات حقوقی جهان/اسلام؛ ترجمه فخرالدین اصغری و جلیل قنواتی و مصطفی فضائی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۶.*
4. Dill, Jeffrey S.; "Culture of American Families Interview Report"; University of Virginia, Institute for Advanced Studies in Culture, 2012.
5. Gierveld de Jong, J. & M. B. van Groenou & A. W. Hoogendoorn, & J. H. Smit; "Quality of of Marriages in Later Life and Emotional and Social Loneliness"; *The Journals of Gerontology Series B: Psychological Sciences and Social Sciences*, 2009, n.64 (4), pp.497-500.
6. Gilder, George F.; *Men and Marriage*; New York: Pelican Publishing Company, 1992 (Fifth printing, August 2008).
7. Goldberg, Steven; *The Inevitability of Patriarchy*; New York: Morrow, 1973.
8. Grossman, Miriam; *Unprotected: A Campus Psychiatrist Reveals How Political Correctness in Her Profession Endangers Every Student*, Sentinel; Epub, 2007.
9. Hirschi T.; *Causes of Delinquency*; Berkeley, CA: University of California Press, 1969:16.
10. Huang Joh-Jong & Ming-Yii Huang & Fei-Kai Syu; "Liberated Anomie in Generation Next: Hyper individualism"; *Extreme Consumerism and Social Isolationism*, Fooyin J Health Sci, 2010, n.2 (2), pp.41-47.
11. Konrath, Sara; "A Century of Self-Esteem, In: Handbook on Psychology of Self-Esteem ISBN: 978-1-62100-410-3"; Editors: Stefan De Wals, Katerina Meszaros, and Paul Allen Anderson, Chapter 8, Nova Science, blishers, Inc, 2011.
12. Lynd Robert S. & Helen Merrell Lynd; "Middletown: A Study in Contemporary American Culture"; New York: Harcourt, Brace and Company, 1929 (Retrieved January 28, 2021). <https://archive.org/details/in.ernet.dli.2015.156473/mode/lup?q=church>
13. Nussbaum E. Kids; "the Internet, and the End of Privacy: the Greatest Generation Gap Since Rock and Roll"; *New York Magazine*, 2007. Available at: <http://nymag.com/news/features/27341> [Date accessed: March 5, 20.
14. Peck, M. Scott; *The Road Less Traveled: A New Psychology of Love, Traditional Values and Spiritual Growth*, Washington Post, 1987.

15. Psychological Sciences and Social Sciences, n.64 (4), pp.497-500
16. Conrad, Sebastian; "Enlightenment in Global History: A Historiographical Critique"; *The American Historical Review*, v.117, Issue 4, October 2012, pp.999–1027, <https://doi.org/10.1093/ahr/117.4.999>.
17. Sullivan Sarah Schoppe & Reed Donithen; "Correlates and Predictors of Parenting Self-Efficacy in New Fathers"; *American Psychological Association, Journal of Family Psychology*, 2021, DOI: <https://dx.doi.org/10.1037/fam0000910>.
18. Tietjen Ruth Rebecca & Sanna K. Tirkkonen; "The Rage of Lonely Men: Loneliness and Misogyny in the Online Movement of "Involuntary Celibates" (Incels)"; *Topoi* (2023) n.42, pp.1229–1241, <https://doi.org/10.1007/s11245-023-09921-6>
19. Towinge, jane M.; "Generation Me - Revised and Updated: Why Today's Young Americans Are More Confident, Assertive, Entitled and More Miserable Than Ever Before, Simon & Schuster"; eBookNews.SimonandSchuster.com, EPUB, 2014.
20. Trueman, Carl R.; *The Rise and Triumph of the Modern Self: Cultural Amnesia, Expressive Individualism, and the Road to Sexual Revolution* (Wheaton, IL: Crossway,); chap. 5 and 6, 2020.
21. Wallace, Carol McD; *All Dressed in White*; New York: Penguin, 2004.
22. Wallerstein, Judith S., Blakeslee, Sandra; *The Good Marriage: How and Why Love Lasts*; usa: Warner Books, 1996.
23. <https://genhq.com/the-generations-hub/generational-faqs>.